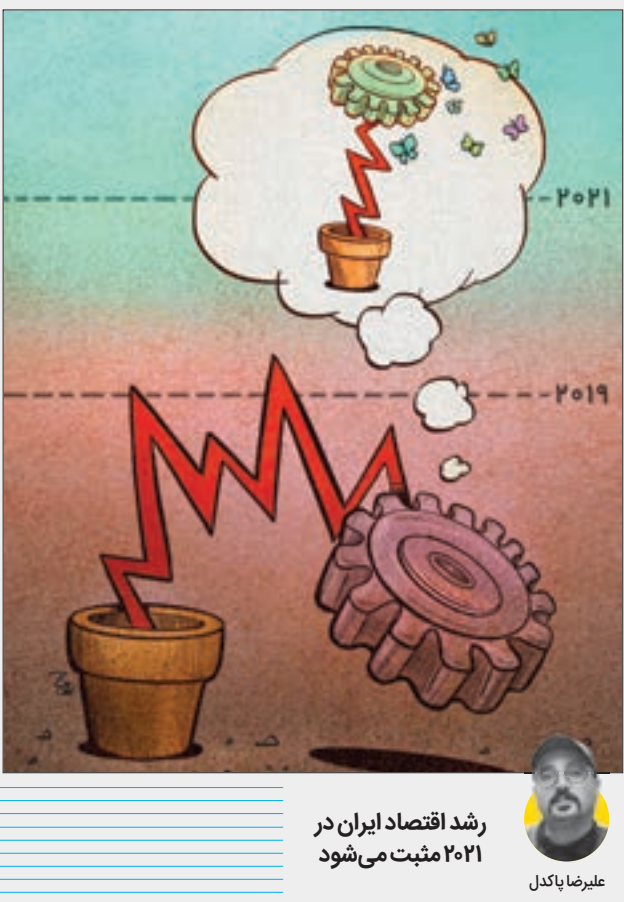




علیرضا پاکدل

رشد اقتصاد ایران در ۲۰۲۱ مثبت می‌شود

سارق خواب‌های دیگران



حسین اهل‌بیزی

داستان‌نویس

یک دوست جنوبی دارم که داستان‌های فوق‌العاده‌ای دارد. بهش نمی‌آید اصلا نویسنده باشد، یعنی تا حالا چیزی هم منتشر نکرده. گاهی که همدیگر را می‌بینیم می‌رود یک بغل کاغذ از توی یک صندوقچه

می‌آورد و شروع می‌کند به خواندن. خیلی چیزهای عجیب و غریبی توی داستان‌هاش هست، انگار رازی در آن صندوقچه است که جادویش به کلمات روی کاغذ منتقل می‌شود. رحیم (همین رفیق پوشه‌ری‌ام) اهل نوشتن توی سیستم و لپ‌تاپ و گوشی و این چیزها نیست. برای همین هم تا حالا نه کارهاش را برای من ایمیل کرده و نه برای دفتر هیچ انتشاراتی ارسال کرده. اخلاق خاصی دارد. دنبال دیده شدن و ردای نویسندگی نیست که بنادارد روی دوشش و به قول خودش از این شوم‌بازی‌ها و قرئی کاری‌ها بیزار است. می‌گوید:

– «خُو می‌دونِی، مُو اصلا نویسنده نیستیم... ای چیزا که داستان نیست».

می‌گویم خیلی خوب است که، خیال پردازی فوق‌العاده‌ای دارد. قهوه تلخش را بالا می‌برد و بی‌تفاوت می‌گوید که این خصلت آدم‌های اینجاست. هر کسی که سر و کارش به دریا بیفته برای خودش یک‌پا نویسنده می‌شود. و بعد قاه‌قاه می‌خندد.

این را نگفتم راستی که رحیم شغلش ماهیگیری است. یعنی با جاشوها می‌زند به دل دریا و یک‌وقت می‌بینی دوسه‌ماه خبری ازش نیست. بعد که برمی‌گردد اگر من شانس بیاورم بگذرم بیفتد پوشه‌ر اندازه ۲، ۳‌ماه هم داستان دارد برایم تعریف کند. می‌نشینیم توی حیاط و مادرش برایمان قلیه‌ماهی درست می‌کند و رحیم با سرریز می‌کند سمت من.

حسودِای‌ام می‌شود به این‌همه ایده ناب و دست‌اول که دارد و از طرفی لجم می‌گیرد که راضی نمی‌شود این‌ها را کتاب کند. وقتی هم سرش غر می‌زنم از همان خنده‌های بلند می‌کند و می‌گوید:

– «خُو اَگه خیلی‌خوش داری وردار مال خودت همه‌اش!»

می‌گویمش که این‌طوری نمی‌شود، داستان‌ها مال من نیست، یک‌جور دزدی حساب می‌شود. باز می‌خندد، طولانی، و بعد پُک محکم می‌زند به قلیان. چایش را می‌ریزد توی

نعلبکی و هورت می‌کشد. همه این‌ها را هم با طمأنینه و آرامش خاصی انجام می‌دهد، انگار که آن‌کندی و کِش آمدن زمان که در بستر جغرافیای پوشهر مستتر است نفوذ کرده است به جان و تن و رفتار رحیم.

بعد انجام کامل آیین مخصوص، مثل آدم‌های هزارساله برمی‌گردد و در باب اخلاق و سرعت ادبی و تفاوتش با اقتباس ادبی جوری حرف می‌زند که ی‌ک‌آن شک می‌کنم نکند یکی از آن فلاسفه یا تئورسین‌های ادبی رفته توی جلد رحیم و این‌طور مستدل و محکم دارد دلیل می‌آورد که همه نویسنده‌ها یک‌جور دزدند؛ سارق کلمات!

می‌گویم مگر ما رکز آن همه داستان جادویی را از خودش درآورده است؟ نه! همه را از این و آن دزدیده؛ بیشتر هم از مادر بزرگش. می‌رفته محله‌های خلاف و بدنام می‌چرخیده و هر چه را که می‌دیده و می‌شنیده یادداشت می‌کرده.

سبک رحیم هم برای نوشتن شبیه «گابو» است، منتها رحیم خواب‌های پدربزرگش را می‌دزدد. پدربزرگش شب‌ها توی خواب راه می‌رود. گاهی وقت‌ها حتی از خانه می‌زند بیرون. می‌رود دریا، گم می‌شود.

رحیم می‌گوید پدربزرگم وقتی بعد یک‌هفته دِه‌روز برمی‌گردد ازش می‌پرسم کجا رفته بودی؟ می‌گوید با کشتی‌ها رفته بودم سودان. در جهان ذهنی و خواب‌های پدربزرگ، او با یک چن زبیارو ازدواج کرده و حاصلش هم یک پسر دورگه است که الان توی سودان زندگی می‌کند.

بعد رحیم مثل گابو می‌نشیند پای تعریف خواب و خیال‌های پدربزرگش و همه را یادداشت می‌کند. از جاشوها هم هزار تا قصه سورتال دارد که تنه

می‌زند به ادبیات امریکای لاتین. خودش اما معتقد نیست که نویسنده است. می‌گوید من سارق خواب‌های دیگرانم. منطقش این است که همه داستان‌ها یک‌بار یک‌جایی اتفاق افتاده‌اند، حالا چه در خواب و خیال چه در عالم واقع، فقط ما باید بلد باشیم چطوری آن‌ها را مال خودمان کنیم.

بی‌نوش: *این یادداشت را تقدیم می‌کنم به دوست منتقد و نادیده پوشه‌ری، رحیم رستمی که هیچ‌کسی از دَم تیغ تیغش به سلامت نمی‌گذرد.*

پی‌نوشت: *این یادداشت را تقدیم می‌کنم به دوست منتقد و نادیده پوشه‌ری، رحیم رستمی که هیچ‌کسی از دَم تیغ تیغش به سلامت نمی‌گذرد.*

پی‌نوشت: *این یادداشت را تقدیم می‌کنم به دوست منتقد و نادیده پوشه‌ری، رحیم رستمی که هیچ‌کسی از دَم تیغ تیغش به سلامت نمی‌گذرد.*

پی‌نوشت: *این یادداشت را تقدیم می‌کنم به دوست منتقد و نادیده پوشه‌ری، رحیم رستمی که هیچ‌کسی از دَم تیغ تیغش به سلامت نمی‌گذرد.*

پی‌نوشت: *این یادداشت را تقدیم می‌کنم به دوست منتقد و نادیده پوشه‌ری، رحیم رستمی که هیچ‌کسی از دَم تیغ تیغش به سلامت نمی‌گذرد.*

پی‌نوشت: *این یادداشت را تقدیم می‌کنم به دوست منتقد و نادیده پوشه‌ری، رحیم رستمی که هیچ‌کسی از دَم تیغ تیغش به سلامت نمی‌گذرد.*

پی‌نوشت: *این یادداشت را تقدیم می‌کنم به دوست منتقد و نادیده پوشه‌ری، رحیم رستمی که هیچ‌کسی از دَم تیغ تیغش به سلامت نمی‌گذرد.*

پی‌نوشت: *این یادداشت را تقدیم می‌کنم به دوست منتقد و نادیده پوشه‌ری، رحیم رستمی که هیچ‌کسی از دَم تیغ تیغش به سلامت نمی‌گذرد.*

پی‌نوشت: *این یادداشت را تقدیم می‌کنم به دوست منتقد و نادیده پوشه‌ری، رحیم رستمی که هیچ‌کسی از دَم تیغ تیغش به سلامت نمی‌گذرد.*

پی‌نوشت: *این یادداشت را تقدیم می‌کنم به دوست منتقد و نادیده پوشه‌ری، رحیم رستمی که هیچ‌کسی از دَم تیغ تیغش به سلامت نمی‌گذرد.*

پی‌نوشت: *این یادداشت را تقدیم می‌کنم به دوست منتقد و نادیده پوشه‌ری، رحیم رستمی که هیچ‌کسی از دَم تیغ تیغش به سلامت نمی‌گذرد.*

حدیث‌روز

پنهان کننده کار نیک (پاداشش) برابر هفتاد حسنه است و آشکار کننده کار بد سزاگنده است و پنهان کننده کار بد آزریده است.

امام رضا (ع)

۱۵٪
رطوبت هوا

۱۹°
صبح

۲۶°
عصر

۲۹°
ظهر

۲۲°
شب

۱۶°
۲۹°

۲۶°
صبح فردا

۲۰°
مغرب فردا

۱۲:۳۵
اذان ظهر

۱۹:۵۳
غروب آفتاب

۲۳:۴۱
نیمه شب شرعی

۳:۲۹
اذان صبح فردا

۵:۱۷
طلوع آفتاب فردا

هم به شعر می‌گفت و ما یاد می‌گرفتیم. می‌دانید که در قدیم، اسامی ماه‌ها، حتی در تقویم شمسی هم عربی بود. اصلا همین واژه «ماه» هم استفاده نمی‌شد؛ همه می‌گفتند «بَرج» که اشاره به همان حرکت خورشید در بروج فلکی دارد.

این اسم‌هایی که الان هست، مثل فروردین و اردیبهشت و... را اعضای فرهنگستان در دوران رضاخان، از دل کتاب‌های تاریخی بیرون آوردند و مصوب کردند و آرام آرام رواج پیدا کرد. هم‌زمان با این اسامی، واژه ماه هم رایج شد. شعری که در کتاب نصاب‌الصیبان برای اسامی برج‌ها نصابست و به سادگی حفظ می‌شود.

مثلا در بحر متقارب دارد که «فَرس» اسب و «بَغل» استر و «سَرج» زین «عَبر» اشتر است و «جَرس» چون ذرای... که خب در همین یک بیت، ۵ کلمه را آموزش می‌دهد. در آن کتاب، اطلاعات عمومی زمان هم بود. مثلا اسم ماه‌های سال را



میشاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

روزنامه شهر امید و زندگی

روزنامه شهر امید و زندگی

روزنامه شهر امید و زندگی

روزنامه شهر امید و زندگی

روزنامه شهر امید و زندگی

روزنامه شهر امید و زندگی

روزنامه شهر امید و زندگی

روزنامه شهر امید و زندگی

روزنامه شهر امید و زندگی

روزنامه شهر امید و زندگی

روزنامه شهر امید و زندگی

روزنامه شهر امید و زندگی

روزنامه شهر امید و زندگی

روزنامه شهر امید و زندگی

روزنامه شهر امید و زندگی

روزنامه شهر امید و زندگی

روزنامه شهر امید و زندگی

روزنامه شهر امید و زندگی

روزنامه شهر امید و زندگی

روزنامه شهر امید و زندگی

روزنامه شهر امید و زندگی

روزنامه شهر امید و زندگی

روزنامه شهر امید و زندگی

روزنامه شهر امید و زندگی

روزنامه شهر امید و زندگی

روزنامه شهر امید و زندگی

روزنامه شهر امید و زندگی

روزنامه شهر امید و زندگی

روزنامه شهر امید و زندگی

روزنامه شهر امید و زندگی

روزنامه شهر امید و زندگی

روزنامه شهر امید و زندگی

روزنامه شهر امید و زندگی

روزنامه شهر امید و زندگی

روزنامه شهر امید و زندگی

روزنامه شهر امید و زندگی

روزنامه شهر امید و زندگی

روزنامه شهر امید و زندگی

روزنامه شهر امید و زندگی

روزنامه شهر امید و زندگی

روزنامه شهر امید و زندگی

روزنامه شهر امید و زندگی

روزنامه شهر امید و زندگی

روزنامه شهر امید و زندگی

روزنامه شهر امید و زندگی



میشاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

روزنامه شهر امید و زندگی

روزنامه شهر امید و زندگی

روزنامه شهر امید و زندگی

روزنامه شهر امید و زندگی

روزنامه شهر امید و زندگی

روزنامه شهر امید و زندگی

روزنامه شهر امید و زندگی

روزنامه شهر امید و زندگی

روزنامه شهر امید و زندگی

روزنامه شهر امید و زندگی

روزنامه شهر امید و زندگی

روزنامه شهر امید و زندگی

روزنامه شهر امید و زندگی

روزنامه شهر امید و زندگی

روزنامه شهر امید و زندگی

روزنامه شهر امید و زندگی

روزنامه شهر امید و زندگی

روزنامه شهر امید و زندگی

روزنامه شهر امید و زندگی

روزنامه شهر امید و زندگی

روزنامه شهر امید و زندگی

روزنامه شهر امید و زندگی

روزنامه شهر امید و زندگی

روزنامه شهر امید و زندگی

روزنامه شهر امید و زندگی

روزنامه شهر امید و زندگی

روزنامه شهر امید و زندگی

روزنامه شهر امید و زندگی

روزنامه شهر امید و زندگی

روزنامه شهر امید و زندگی

روزنامه شهر امید و زندگی

روزنامه شهر امید و زندگی

روزنامه شهر امید و زندگی

روزنامه شهر امید و زندگی

روزنامه شهر امید و زندگی

روزنامه شهر امید و زندگی

روزنامه شهر امید و زندگی

روزنامه شهر امید و زندگی

روزنامه شهر امید و زندگی

روزنامه شهر امید و زندگی

روزنامه شهر امید و زندگی

روزنامه شهر امید و زندگی

روزنامه شهر امید و زندگی

روزنامه شهر امید و زندگی

روزنامه شهر امید و زندگی

سواد داشت، خطش هم خوب بود. اصلا آدم بدخط پیدا نمی‌کردید. محال بود که کسی باسواد باشد و خطش خوب نباشد. چون هم‌زمان با یادگیری سواد، خط را هم یاد می‌دادند؛ حتی به زور ترکه هم کشده، کاری می‌کردند که بچه، خطش هم خوب بشود.

بعدها در مدارس جدید، به خط و خوش‌نویسی بها ندادند و خط کم‌کم به صورت فعلی در آمد که دیگر کم می‌شود آدم‌هایی با خط خوش پیدا کرد.

آخوند یا «ملاباجی» که در مکتب‌خانه به بچه‌ها الفبا درس می‌داد حروف را پراکنده و درهم ریخته می‌نوشت و نوآموز باید می‌توانست حروف مختلف را پیدا کند. شعری هم بود که

می‌خواندند. مثلا آخوند یا ملاباجی می‌گفت: الف سر گردان، «ب» را چه می‌دوی؟ و نوآموز «ب» را نشان می‌داد. یا می‌پرسید: «ب» سر گردان، «ت» را چه کردی و...

چند کردی... اصطلاح «الف سر گردان» که به آدم‌های بیکار و بیچار گفته می‌شود، از اینجا، وارد ضرب‌المثل‌ها شده است.

من این‌ها را از همان سال‌ها از آن کتاب، به یاد دارم. راست می‌گویند که «العلم فی الصغر، کالنعش فی الحجر» آن وقت‌ها کتابش چاپ سنگی بود؛ البته بعدها چاپ افستش را هم دیدم.

محاسبات دخل و خرج و حساب و کتاب‌ها هم در قدیم به ۲ شکل محاسبه می‌شد: یکی «سیاق» که شیوه‌ای تاریخی است و یکی هم «قوم» که در زمان رضاشاه

درست شد و محصول مدارس جدید بود. محاسبات در شیوه رقوم، به شکل عدد و رقم نوشته می‌شود؛ آن هم بر مبنای ده‌دهی که هنوز هم هست و من و شما هم محاسباتمان را بر این اساس انجام می‌دهیم. اما ثبت محاسبات بر مبنای سیاق، بر اساس حروف بود. در خط سیاق، به هیچ وجه، محاسبه‌ای اشتباه نمی‌شود. در آن روزگار، در مکتب‌خانه‌ها، به ما خط سیاق را هم یاد می‌دادند.

بچه‌ها این‌ها را که می‌موختند، تازه می‌رفتند سراغ خط. در قدیم هر کس می‌خواست



محمود ناظران‌پور

تاریخ‌نویز

الفِ سرگردان و زور ترکه

سواد داشت، خطش هم خوب بود. اصلا آدم بدخط پیدا نمی‌کردید. محال بود که کسی باسواد باشد و خطش خوب نباشد. چون هم‌زمان با یادگیری سواد، خط را هم یاد می‌دادند؛ حتی به زور ترکه هم کشده، کاری می‌کردند که بچه، خطش هم خوب بشود.

بعدها در مدارس جدید، به خط و خوش‌نویسی بها ندادند و خط کم‌کم به صورت فعلی در آمد که دیگر کم می‌شود آدم‌هایی با خط خوش پیدا کرد.

آخوند یا «ملاباجی» که در مکتب‌خانه به بچه‌ها الفبا درس می‌داد حروف را پراکنده و درهم ریخته می‌نوشت و نوآموز باید می‌توانست حروف مختلف را پیدا کند. شعری هم بود که

می‌خواندند. مثلا آخوند یا ملاباجی می‌گفت: الف سر گردان، «ب» را چه می‌دوی؟ و نوآموز «ب» را نشان می‌داد. یا می‌پرسید: «ب» سر گردان، «ت» را چه کردی و...

چند کردی... اصطلاح «الف سر گردان» که به آدم‌های بیکار و بیچار گفته می‌شود، از اینجا، وارد ضرب‌المثل‌ها شده است.

چند کردی... اصطلاح «الف سر گردان» که به آدم‌های بیکار و بیچار گفته می‌شود، از اینجا، وارد ضرب‌المثل‌ها شده است.

چند کردی... اصطلاح «الف سر گردان» که به آدم‌های بیکار و بیچار گفته می‌شود، از اینجا، وارد ضرب‌المثل‌ها شده است.

چند کردی... اصطلاح «الف سر گردان» که به آدم‌های بیکار و بیچار گفته می‌شود، از اینجا، وارد ضرب‌المثل‌ها شده است.

چند کردی... اصطلاح «الف سر گردان» که به آدم‌های بیکار و بیچار گفته می‌شود، از اینجا، وارد ضرب‌المثل‌ها شده است.

چند کردی... اصطلاح «الف سر گردان» که به آدم‌های بیکار و بیچار گفته می‌شود، از اینجا، وارد ضرب‌المثل‌ها شده است.

چند کردی... اصطلاح «الف سر گردان» که به آدم‌های بیکار و بیچار گفته می‌شود، از اینجا، وارد ضرب‌المثل‌ها شده است.

چند کردی... اصطلاح «الف سر گردان» که به آدم‌های بیکار و بیچار گفته می‌شود، از اینجا، وارد ضرب‌المثل‌ها شده است.

چند کردی... اصطلاح «الف سر گردان» که به آدم‌های بیکار و بیچار گفته می‌شود، از اینجا، وارد ضرب‌المثل‌ها شده است.

چند کردی... اصطلاح «الف سر گردان» که به آدم‌های بیکار و بیچار گفته می‌شود، از اینجا، وارد ضرب‌المثل‌ها شده است.

چند کردی... اصطلاح «الف سر گردان» که به آدم‌های بیکار و بیچار گفته می‌شود، از اینجا، وارد ضرب‌المثل‌ها شده است.

چند کردی... اصطلاح «الف سر گردان» که به آدم‌های بیکار و بیچار گفته می‌شود، از اینجا، وارد ضرب‌المثل‌ها شده است.

چند کردی... اصطلاح «الف سر گردان» که به آدم‌های بیکار و بیچار گفته می‌شود، از اینجا، وارد ضرب‌المثل‌ها شده است.

چند کردی... اصطلاح «الف سر گردان» که به آدم‌های بیکار و بیچار گفته می‌شود، از اینجا، وارد ضرب‌المثل‌ها شده است.

چند کردی... اصطلاح «الف سر گردان» که به آدم‌های بیکار و بیچار گفته می‌شود، از اینجا، وارد ضرب‌المثل‌ها شده است.

چند کردی... اصطلاح «الف سر گردان» که به آدم‌های بیکار و بیچار گفته می‌شود، از اینجا، وارد ضرب‌المثل‌ها شده است.

چند کردی... اصطلاح «الف سر گردان» که به آدم‌های بیکار و بیچار گفته می‌شود، از اینجا، وارد ضرب‌المثل‌ها شده است.

چند کردی... اصطلاح «الف سر گردان» که به آدم‌های بیکار و بیچار گفته می‌شود، از اینجا، وارد ضرب‌المثل‌ها شده است.

چند کردی... اصطلاح «الف سر گردان» که به آدم‌های بیکار و بیچار گفته می‌شود، از اینجا، وارد ضرب‌المثل‌ها شده است.

چند کردی... اصطلاح «الف سر گردان» که به آدم‌های بیکار و بیچار گفته می‌شود، از اینجا، وارد ضرب‌المثل‌ها شده است.

چند کردی... اصطلاح «الف سر گردان» که به آدم‌های بیکار و بیچار گفته می‌شود، از اینجا، وارد ضرب‌المثل‌ها شده است.

چند کردی... اصطلاح «الف سر گردان» که به آدم‌های بیکار و بیچار گفته می‌شود، از اینجا، وارد ضرب‌المثل‌ها شده است.

هوای این رفاقت ناب

سکوت است

بی‌شک رفاقت با آدم‌ها چیزی پوچ و واهی است و کتاب‌خواندن هم رفاقت است، اما دست‌کم رفاقتی است صادقانه و چون طرف مقابل مرده یا غایب است، به آن حالتی بی‌غرض و متأثرکننده می‌بخشد. وانگهی، رفاقتی است بری از همه آن چیزهایی که رفاقت‌های دیگر را زشت می‌سازد. چون همه ما، همه ما زندگان، جز مردگانی نیستیم که هنوز مردن آغاز نکرده‌ایم. تمام این عرض ادب و احوال‌پرسی‌ها در سرسراها که اسمش را احترام، قدردانی و محبت می‌گذاریم و آمیخته به آن همه دروغ است، بی‌ثمر و خسته‌کننده‌اند. گذشته از این، به مجرد آغاز اولین مناسبات همدلی، تحسین و تقدیر، با اولین سخنانی که بر زبان می‌رانیم، با اولین نامه‌هایی که می‌نویسیم، نخستین رشته‌های تار عادت دورمان تنیده می‌شود که در رفاقت‌های اتی از آن‌ها رهایی نداریم؛ علاوه بر این، سخنان گزافی که در این مدت بر زبان آورده‌ایم، به براتی می‌ماند که بر عهده‌مان است که بپردازیم، یا اینکه با افسوس خوردن از بابت عمل نکردن به این تعهد تا آخر عمر بهای بیشتری بپردازیم. در خواندن، رفاقت به یک‌باره به خلوص نخستین خود بازمی‌گردد. با کتاب‌ها نیازی به ادب و نزاکت نیست. دست‌کم آن‌ها را بیشتر اوقات جز با بی‌میلی ترک نمی‌کنیم و وقتی ترکشان کردیم، خبری از اندیشه‌هایی که رفاقت‌ها را تباه می‌کنند در ذهن ما نیست. حتی ملاحظه‌ای هم

در کار نیست: به آنچه مولیر می‌گوید فقط به‌همان اندازه می‌خندیم که به‌نظرمان خنده‌دار است؛ وقتی حوصله‌مان از او سر می‌رود، باکی نداریم که این ملال در چهره‌مان آشکار شود و وقتی هم که چنان که باید و شاید با او وقت گذرانیم، با شتاب آن را سر جایش می‌گذاریم، انگار نه انگار نبوغی داشته یا آوازهای هوای این رفاقت ناب سکوت است، ناب‌تر از کلام...